

پرونده‌ای برای «چریک تنها»

اشاره‌ای به میراث شعاعیان



محمدحسین خسروپناه

مصطفی شعاعیان از جمله مبارزان جنبش چپ ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ است که در طول زندگی کوتاه اما پرفرازونشیب خود در توضیح و تشریح نظرات خود در زمینه‌های مباحث نظری، تاریخ معاصر ایران، وقایع منطقی‌های جهانی، هنر و ادبیات و... چهار کتاب و بیش از ۳۰ مقاله نوشت. برای تحقق هدف‌ها و آرمان‌هایش تلاش کرد و در این راه جان باخت. با این حال، همواره در حاشیه جنبش چپ بود و در حاشیه هم ماند. نه در زمانه خود و نه در سال‌های بعد، نظریاتش مورد توجه قرار نگرفت و به جریان فکری و سیاسی تبدیل نشد. این وضعیت پیش از هر چیز ناشی از اندیشه و عمل شعاعیان در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ است. شعاعیان در حوزه اندیشه، به نقطه نظرهایی رسیده بود و مواضع نظری داشت که مغایر مواضع نظری حاکم بر چپ ایران بود و در عرصه عمل سیاسی و مبارزاتی از خط مشی حاکم بر مبارزه با رژیم شاه تبعیت می‌کرد و ابتکاری از خود ارایه نکرد تا احتمالاً رهروی بیاید.

حوزه اندیشه

ویژگی بارز اندیشه شعاعیان در ذهن پرسشگر و انتقادی او، برخورد غیرحزبی، مستقل و همراه با اعتماد به نفسش به نظرات و مواضع کلاسیک‌های مارکسیسم و جنبش جهانی کمونیستی است، و گرنه به گواهی آثارش شناخت و آگاهی او از مارکسیسم و نحل‌های گوناگون آن مانند بیشتر مارکسیست‌های ایرانی آن دوره - به‌خصوص آنهایی که در ایران و در اختناق دیکتاتوری شاه زندگی می‌کردند- اندک بود.

شعاعیان بر این نظر بود که اساساً آزادی اندیشه ضروری است و نباید از آن هراسید: «طبقه کارگر به درستی می‌داند که تیرباران کردن مغزها به بهانه زبان‌بخشی اندیشه‌ها، خود به سهم خویش گناه درماتنگی در برابر منطق نیرومندی است که نیرومندی‌اش از نیروی تاریخی متکامل‌تر از آن تراویده است و از آنجا که پرولتاریا به استواری استخوان‌بندی منطق و فرهنگ خود از یکسو و فراز تاریخش از سوی دیگر آگاهی دارد، پس هرگز از برخورد اندیشه‌ها هیچ دهشتی ندارد.» بر همین اساس، شعاعیان از نقد اندیشه و عمل دیگران - دوست و دشمن - ابایی نداشت و خواستار نقد نظر آتش از سوی دیگران بود و با اعتماد به نفسی که داشت نه تنها از آن استقبال می‌کرد بلکه به اصرار خواستار آن بود. زیرا، بر این باور بود که: «انتقاد ریفقانه و دوستانه، اصولی‌تر و واجب‌تر از انتقاد به دشمن خلق است. و گرنه سهل‌انگاری و چشم‌پوشی و ماستمالی انتقاد دوستان و به‌ویژه رفقا، هر چه هست، عملی کمونیستی نیست و هر چه نیست عملی منطقی هست.» (۱)

از نظر شعاعیان مهم‌ترین آفت‌های اندیشه و تفکر عبارت است از: جزم‌اندیشی و عدم برخورد انتقادی، نقل قول پرستی، شخص‌پرستی.

درباره آفت جزم‌اندیشی که آن را «خواری دهشتناک» می‌دانست، می‌نوشت: «همه کس در نهایت هنرمندی آماده است هزاران بحر طویل غمرا درباره اینکه مارکسیسم، شریعتی جامد نیست بنویسد و دکلمه کند و در کمال سخنوری در پیرامون اینکه دیگر مرام‌ها و همه کیش‌ها به گوهر خشک و جامدند داد سخن دهد؛ ولی همین که در کردار، کسی کوچک‌ترین خرده‌ای می‌خواهد به مارکسیسم یا لنینیسم بگردد بدون درنگ مشت‌ها گره می‌شود و قنداقه‌های تنگ بالا می‌آیند و با نیرویی هر چه تمام‌تر به دهان گوینده کوبیده می‌شود یعنی که ... مخورا» حال آنکه «بنابر گوهر دانش، همواره می‌توان درباره هر بررسی شک کرد» و این شک شامل همه اندیشه‌ها و نظرات می‌شود و استثنا بردار هم نیست. بنابراین «همواره می‌توان بررسی‌های مارکس و انگلس و لنین و مانو و دیگران را بر پایه نتایجی که در کردار داده‌اند و بر پایه واقعیات عینی به بررسی نوینی گرفت.» شعاعیان در ریشه‌یابی علت جزم‌اندیشی در ایران به «سنت اندیشه‌کشی» می‌رسد و در این باره می‌نویسد: «زندگی و بار آمدن در پهنه‌های سرشار از زبونی و توسری‌خوری‌های بیشمار استبداد بی‌پیر، بریدن زبان به کمترین بهانه، کوبیدن مغز حتی برای شادی و تفریح، خفه کردن هر گونه اعتراض برای «منشیت»، به گور سپردن هر اندیشه نوینی بدین منطق آزادمنشانه که «تورا چه به این غلط؟!»، سخن کوتاه؛ فراموشی دیرپای خودکامگی پلیدانه شاهنشاهی ارتجاع -استعمار بر جامعه باعث شده است که حتی پیکارگران با این پدیده نتنگین و تباهی‌بار، خود نیز به آلودگی‌های آن آلوده باشند. کما اینکه حتی بسی از آنها که می‌خواهند با این خودکامگی سیاه و تباهی‌آفرین نیز نبرد کنند خود در عین حال با همان شیوه‌ها با اندیشه‌ها و اعتراض‌های نوین، با اندیشه‌ها و

اعتراض‌هایی که دلپسندشان نیست روبه‌رو می‌شوند و می‌کوشند تا به شیوه‌های گوناگونی که سراپا پیراسته از هر گونه منطق و دلیل است و در عوض یکپارچه مشت و بهتان و سرنیزه و هوچیگری است، آنها را به گور سپارند.»

در حقیقت در چنین جوامعی استقلال اندیشه و برخورد انتقادی امری نادر می‌شود و جزم‌اندیشی و نقل قول و شخص‌پرستی جایگزین تفکر می‌شود. شعاعیان در خصوص نقل قول پرستی نزد مارکسیست‌های ایرانی که از آن به عنوان «آیه‌پرستی» یاد می‌کرد، چنین می‌نویسد: «نمود دیگری از استعمارزدگی مغزی و فرهنگی است که آدمی به جای اینکه آزمون‌های عینی و خرد ناشی از آن را همچون اصولی‌ترین ابزارهای شناخت خود برگزیند نخست بیاید و کسانی را بهمانند پیامبر در دل خود بیاراید و سپس هیچ چیز را نپذیرد و رد نکند مگر آنکه انگ آن پیامبرانی در پای آن خورده باشد که از سوی نیروهای جادویی جهانی در فراسوی همه جهان‌ها و از ازل برای پیامبری برگزیده شده‌اند. چنین رفتاری در هر مرام و فلسفای، به هر رو، بنیادی یا انگیزه داشته باشد راستی را که در مارکسیسم و مرام طبقه کارگر هیچ‌گونه، حتی مویرگی را که ندارد پیشکش، درست ضد آن است. آیه و مارکسیسم از بن دشمن یکدیگرند.» شعاعیان از مارکسیست‌های ایرانی انتقاد می‌کرد که همین تعلق خاطر آنها به نقل قول پرستی مانع می‌شود که مستقل بیندیشند و اندیشه و اثری فارغ از نقل قول‌های متعدد، باربند و بی‌ربط را مورد تامل و توجه قرار دهند. در این باره می‌نوشت: «بسیاری از آنهایی هم که دوست دارند در راه طبقه کارگر سرتیزه کنند و مبشر مارکسیسم و آرمان کارگری باشند، آیه‌پرستی را پیشه کرده‌اند. ولی این کمترین در متن‌های پیشین [کتاب] انقلاب کوشید که از آیه‌آوری بپرهیزد؛ یعنی برای اثبات اینکه فلان اندیشه کارگری هست یا نیست خود را ناگزیر نکند که یک کامیون سنگ‌نوشته از گوشه و کنار کتاب‌های این و آن بیرون کشد و همچون برگه‌هایی بی‌چون و چرا به دادگاه دوری خواننده پیشکش کند. این کار از بن نکوهیده بوده و هست.»

در مورد «شخص‌پرستی» نیز که یکی دیگر از آفت‌های اندیشه می‌دانست، می‌نوشت: «راستی را که اغلب آیه‌پرست نیستند، پیامبرپرست‌اند. به چه معنا؟ بدین معنا که اغلب سخن بر سر گوهر آرمان یا ایدئولوژی نیست، سخن بر سر آدم معینی با ابعاد فیزیکی و زندگی و خودویژگی‌های مادی ثابت است.» هر چه آن آدم معین بگوید درست است و چند و چون هم در نظر آتش لازم نیست. به عبارت دیگر شخص‌پرست در مرتبه نازل‌تری از نقل قول پرست جای می‌گیرد. زیرا اگر نقل قول پرست با آرایه نقل قول‌هایی می‌خواهد گفته خود را اثبات کند شخص‌پرست چنین دغدغه‌ای ندارد بلکه صرفاً به دنبال موضع افراد در قبال آن شخص خاص است تا نسبت خود را با افراد مشخص کند.

در آثار شعاعیان کمابیش پایبندی او را به دوری جستن از این آفت‌ها می‌توان دید. یکی از نتایج فارغ بودن شعاعیان از جزم‌اندیشی، برخورد او با لنین و لنینیسم است.

شعاعیان در جریان نوشتن کتاب نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل، به رد لنینیسم می‌رسد و بعداً در کتاب شوروش (که در پی تذکرات چریک‌های فدایی مبنی بر اینکه آنچه توشور می‌خوانی در مارکسیسم انقلاب نامیده می‌شود، نام آن را به انقلاب تغییر داد) نظریاتش را در این زمینه به طور مشروح بیان کرد. اگرچه رد لنینیسم و تأکید بر «دگردیسی لنین به اندیشه‌مندی ضد انقلابی...» در حوالی «۱۹۲۰» نشان از استقلال فکری و جسارت و شهامت زیاد شعاعیان دارد و

او را از همتایان خود متمایز می‌کند اما در همین جا می‌توان به کاستی‌های سواد تئوریک و اندیشه شعاعیان نیز پی برد. مساله بنیادین در حوزه اندیشه، شهامت بیان نظر نیست بلکه بنیان و اساس استدلال و چستی آن اندیشه است و در اینجا، این است که شعاعیان بر چه اساس و استدلالی لنین را اندیشه‌مند ضد انقلابی دانسته و لنینیسم را رد کرده است. شعاعیان تعریف مشخصی از لنینیسم ارایه نمی‌دهد؛ گاه آن را مترادف با نظریه سوسیالیسم در یک کشور می‌داند و گاه آن را مساوی با همزیستی مسالمت‌آمیز سرمایه‌داری و سوسیالیسم و در مواردی مترادف با سیاست خارجی دولت شوروی و... محسوب می‌کند. به عبارت دیگر شعاعیان چندان شناخت و تسلطی بر آثار و نظرات لنین ندارد تا بتواند لنینیسم را تعریف کند. گوا اینکه همین کاستی را به صورت جدی‌تر و ریشه‌ای‌تر در مورد مارکس، کمینترن و متفکران مارکسیست قرن بیستم نیز دارد. آنچه موجب شد شعاعیان، لنین را اندیشه‌مند ضد انقلابی بداند و لنینیسم را رد کند آن بود که

انتظار داشت لنین به محض پیروزی، علم مبارزه با جهان سرمایه‌داری را برافروزد نه اینکه بخواهد تضاد خود با جهان سرمایه‌داری را به روش همزیستی مسالمت‌آمیز حل کند و به این ترتیب تا سطح قابل سازشی، با جهان ضد انقلابی، پایین بیاید. به عبارت دیگر، شعاعیان که تصور می‌کرد شرایط عینی انقلاب در جهان مهیاست و فقط باید شرایط ذهنی را آماده کرد، خواهان گسترش انقلاب به بیرون از مرزهای شوروی بود تا هر انقلاب پس از پیروزی در یک کشور به کشور دیگر کشانده شود و به این سان طی چند دهه انقلاب جهانی به پیروزی برسد و سوسیالیسم جهانگستر شود. با چنین تصویری از انقلاب بود که به محدود ماندن انقلاب در کشور شوروی و در پیش گرفتن همزیستی مسالمت‌آمیز با سرمایه‌داری خارج از مرزهای شوروی معترض بود و آن را خلع سلاح و خاموش کردن آتش انقلاب می‌دانست. شعاعیان بدون توجه به تلاش‌هایی که در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۷ در اروپا و آسیا به عمل آمد و به نتیجه رسید، اراده‌گرایانه معترض است که چرا لنین به «صدور انقلاب» اقدام نکرد و در پاسخ به این نظر که انقلاب صادراتی نیست، می‌نوشت: «این که انقلاب کارگری صادراتی نیست از بن یاهه است.» دلیل دیگر شعاعیان برای رد لنینیسم و لنین، شیفتگی‌اش به اسلحه و مبارزه مسلحانه در دهه ۵۰ بود؛ تأکید بر نقش توده‌ها و سازماندهی مبارزه سیاسی و صنفی کارگران و اقشار زحمتکش از سوی حزب کمونیست در نوشته‌های لنین و نفی مبارزه مسلحانه که ماجراجویی انقلابی می‌نامیدش باعث می‌شد تا شعاعیان لنینیسم را نه تنها ایده انقلابی به حساب نیورد، بلکه آن را سخت مرگبار بداند. موضع شعاعیان نسبت به لنین عامل اساسی بی‌توجهی و کنار گذاشتن او از سوی بدنه اصلی جنبش چپ ایران بود.

عرصه عمل

از نظر خط مشی مبارزاتی، شعاعیان در دهه ۴۰ از مشی سیاسی-صنفی دفاع و آن را دنبال می‌کرد. او بر این باور بود که مبارزه سیاسی در ایران صورت جبهه‌ای و نه طبقاتی دارد و تأکید می‌کرد که از طریق تشکیل جبهه‌ای از نیروهای سیاسی مخالف رژیم شاه اعم از ملی، مذهبی و مارکسیست است که می‌توان رژیم شاه را سربگون کرد. در سال ۱۳۴۷، براساس چنین ارزیابی‌ای بود که شعاعیان به همراه بهزاد نبوی، پرویز صدوی و رضا عسگریه محفلی را تشکیل داد که داعیه بزرگی هم نداشت و فعالیتش محدود به مطالعه، بحث و جدل سیاسی و پخش اعلامیه بود.

در ابتدای تشکیل این محفل، شعاعیان به «کر بزرگ ملی» می‌اندیشید. «انقلابی همگانی که صدای رسای آن می‌بایست از کارخانه‌ها و دانشگاه بلند شود و بر همه وطن‌انداز گردد.» شعاعیان یکی از راه‌های تحقق آن انقلاب همگانی را «گسترش دانش انقلابی» می‌دانست و تأکید می‌کرد: «نه تنها عامه مردم بلکه انقلابیون وقت نیز از نظر دانش انقلابی و حتی دانش عمومی در سطح نازل قرار دارند و نکات زیادی در ارتباط با جنبش‌های سیاسی و اجتماعی ایران، مبهم و نامشکوف باقی مانده است.» در آن مقطع، برخلاف بسیاری از مبارزان جوان که در پی تدارک مبارزه مسلحانه با رژیم شاه بودند، شعاعیان مبارزه مسلحانه چریکی را بر نمی‌تابید و با آن مرزبندی می‌کرد به طوری که «کانون چریکی» به مثابه موتور کوچک انقلاب را که قرار بود موتور بزرگ انقلاب یعنی مردم را به راه بیندازد قبول نداشت و آن را به منزله نادیده گرفتن نقش توده‌ها می‌دانست. در برخورد با طرفداران کانون چریکی از آنها به عنوان «عناصر خرده بورژوازی» یاد می‌کرد که می‌خواهند «انقلاب را به مضحکه قهرمان بازی‌های خود در آورند.»

واقعه سیاهکل (۱۹ بهمن ۱۳۴۹) نقطه عطفی در زندگی شعاعیان بود و